



هدف نهایی فلسفه سیاسی مشاء نظامی است که مردم به سعادت برسند

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی گفت: فلسفه سیاسی مشاء دانشی است که دغدغه اساسی اش تحقق فضایل و کمالات در جامعه است.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی گفت: فلسفه سیاسی مشاء دانشی است که دغدغه اساسی اش تحقق فضایل و کمالات در جامعه است.

به گزارش خبرگزاری مهر، پنجاه و هفتمین جلسه گروه علمی فلسفه سیاسی مجمع عالی حکمت اسلامی با موضوع وجوه تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی با ارائه دکتر مرتضی یوسفی راد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد، در ادامه گزارشی از این نشست را می خوانید.

فلسفه سیاسی اسلامی مجموعه خردورزی هایی از سیاست و پدیده ها و زندگی مدنی است که در چارچوب فلسفه اسلامی و عقلانیت تولید شده از فرهنگ ایرانی و اسلامی و اعتقادات دینی، صورت گرفته و در متون فیلسوفان اسلامی از فارابی تا ملاصدرا و پیروانش ظهور یافته و به یادگار مانده است.

عقلانیت تولید شده و خردورزی های صورت گرفته به لحاظ تغییر و تحولات محیط بیرونی (اعم از اوضاع فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی) تغییراتی را در بستر زمان و در درون هویت اسلامی پذیرفته و برای خود متونی به یادگار گذارده است. نظیر اینکه در قرون دوم و سوم هجری در محیط فرهنگی مجادلات کلامی معتزلی فضای فکری و اندیشگی را فرا می گیرد و تا آنجا پیش می رود که دربار خلفایی چون هارون الرشید و مامون نیز از آن مصون نیستند بلکه از آن استقبال می کنند و فضای عقل گرایی پیش آمده تا آنجا پیش می رود که عالمانی چون راوندی و رازی به کفایت عقل و نفی نبوت می رسند.

چنین فضایی حکیمانی را می طلبد که به جمع عقل و وحی برآیند و از عقل استدلالی که در آن زمان فلسفه ارسطویی آن را عرضه می کند هم برای توجیه و تبیین عقلی از دین و هماهنگی آن با وحی استفاده کنند و هم در ساختار تمدنی برای سامان دهی و نظام تعاملات مدنی و سیاسی مطلوب و در عین حال برخاسته از عقل و وحی بهره برند.

در ادامه و در مقاطع دیگر تحولات محیط بیرونی همچون حمله مغولان و جنگ های صلیبی و تأثیرات منفی فرهنگی و سیاسی اجتماعی، میزان توجه حکیمان به عقل برهانی و استدلالی و عقل سامان دهنده امور دنیوی را کمرنگ نموده و به جای آن به عقل شهودی را تقویت می نماید تا آنجا که نزد فیلسوفان این مقطع برخورداری از کمال حقیقی متوقف بر بهره گیری از عقل شهودی می شود.

چنین مواجهاتی متأثر از تغییرات پیش آمده از یکسو و تأثیرات فکری و خردورزی حکیمان از نوع نگرش به انسان و زندگی و سعادت او از سوی دیگر خردورزی های حکماء اسلامی از حیات سیاسی و سیاست را متأثر از خود می کند و نوع خردورزی های آنها را بسته به نوع تغییر روش تفسیری از انسان و زندگی و کمال دچار تحول می کند.

این تمایزات عبارتند از:

فلاسفه مشایی در زمانی زندگی می کنند که منازعات و مجادلات دینی و عقیدتی و فرقه ای و کلامی فضای فکری و اندیشگی اهل فکر و نظر و اهل کلام و عقاید مذهبی را دچار آشفتگی نموده است. آنان در تلاش برمی آیند تا در محکمه عقل مفاهیم دینی را مورد پذیرش و پسند خردمندان و اهل ایمان قرار دهند. بنابر این مبدا ورود فلاسفه مشاء به خردورزی دغدغه رابطه میان فلسفه و دین می شود تا با برقراری نسبت میان آن دو بتوانند به توضیح و تبیین مسائل و پدیده ها و واقعیت های بیرونی همچون وحی و نبوت که در تفکر و اندیشه دینی تولید شدند ، برآیند اما دغدغه و مساله اساسی ملاصدرا دوری از تفسیر سطحی فقهی و ظاهربینانه از دین و آموزه های دینی و جایگزینی آن با تفسیری عرفانی می باشد.

حوزه عمل حوزه حس و محسوسات و تجربیات است چنانچه فارابی عقل عملی را به دریافت معرفت از طریق محسوسات و تجربیات می داند. حکمت عملی آن حاصل معرفت حاصل از تجربه و تجربیات است. این حوزه آمیخته از

آلودگی ها و انحرافات و ظلمت ها و انحرافات و کجی ها و انواع تعاملات اجتماعی است. حوزه فاصله داشتن از سلوک و معناهاست اما منطق احکام عرفانی منطق تجربه شخصی است که با شعور متعارف شخصی و عمومی افراد قابل ادراک و توجیه نمی باشد در حالی که حوزه سیاست حوزه مصلحت های عمومی متقابل سیاسی اجتماعی در عرصه عقل متعارف بشری است. در حکمت متعالیه اگر توجه اساسی بر عرفان است چگونه می توان پیوند آن را با زندگی سیاسی برقرار نمود؟

در ساحت عرفانی ساحت مرید و مرادی است و جریان ولایت از بالا به پایین است و نیازی به توجیه امور نمی باشد و امور یکطرفه می شود اما سیاست دایرمدار عقل بشری و تجربیات بشری است. در فلسفه مشاء دائم توصیه می شود قوای نفسانی عملی به اعتدال در آیند و این امر با بسترسازی سیاست و با عقل عملی حاصل می شود و عقل کارکرد پیدا می کند و در آن دائم مواجه با استدلالات و احتجاجات هستیم.

اسباب کمالات و سعادت در میان فلاسفه اسلامی به دو دسته تقسیم می شوند.

الف: اسباب و عوامل درونی مثل روحانیات و معنویات و نورانیات و سلوک و تهذیب نفس

ب: اسباب و عوامل بیرونی مثل علم مدنی و حکومت و سیاست و جامعه و اعتدال حاکم بر آن

هر یک از این دسته اسباب حکمت عملی خاصی را می طلبد. در اولی بایسته های حکمت عملی مبتنی بر تعاملات اجتماعی و دوری از انحرافات و ردائل و ایجاد تعادل در جامعه است اما در دومی بایسته های حکمت عملی مبتنی سلوک نفسانی و بر رهایی از عالم مادی و دوری از غربت غربی و از عالم جسمانی و روآوری به تهذیب نفس می باشد. به این اعتبار در حوزه عمل می توان از دو نوع حکمت عملی و به تبع از دو نوع فلسفه سیاسی سخن گفت.

در فلسفه سیاسی مشاء علاوه بر اعتقاد به اسباب درونی آن مثل علم و حکمت و تهذیب نفس و به اسباب بیرونی مثل جامعه و نظام سیاسی و حاکم و حکومت و عدالت ورزی توجه جدی می شود از آن جهت که سیاست و نظام سیاسی و جامعه بسترهای روآوری به فضائل و ردائل را فراهم می سازند اما در حکمت اشراق و حکمت متعالیه توجه بیشتر به اسباب درونی سعادت می شود.

توجه فیلسوفان به سیاست از گذشته در قالب و تحت عنوان «سیاست مُدُن» بوده است. اگر چه مشایبان بیشترین توجه به آن را دارند منشاء توجه آنان به سیاست ناشی از توجه آنان به مدیریت و تدبیر جامعه از طریق وضع نوامیس و سیاستگذاری در مدینه و هدایت آن از وضع موجودش که همراه با نارسایی و ناسازگاری و کجی ها و انحرافات و «hellip» است به سوی وضعیت مطلوب آن اما در اشراق و متعالیه راه ورود به سیاست بر محور رهبری جامعه و ضرورت راهبری افراد جامعه در سفر من الحق الی الخلق می باشد.

در مشاء مقامات امامت و نبوت و رسول تبیینی دنیوی هستند و کمالات اعتباری و اجتماعی اند و کمال ذاتی نمی باشند اما در حکمت متعالیه بیشتر «ولایت» منظور نظر است و ولایت کمال ذاتی می باشد.

خلیفه الله بودن حاکم و متاله در هر زمانی در اشراق (مقابل بحث مراتب ریاست مشائیان)

فلسفه سیاسی مشاء در فضای سنت فلسفه میانه اسلامی دانشی است که دغدغه اساسی «تحقق فضایل و کمالات در جامعه است. از همین رو هدف نهایی فلسفه سیاسی مشاء ترسیم نظم مطلوبی است که در آن، افراد جامعه و شهروندان به سعادات خود دست یابند.

حکومت مطلوب سهروردی

توجه اساسی او به حکومت الهی عادلانه

اعتبار سیاست تدبیر الهی به اعتبار حکومت الهی در عالم غیب و به اعتبار حکومت حاکمان الهی و برحق است

اعتبار حکومت به اعتبار حکومت الهی در عالم غیب و به اعتبار حکومت حاکمان الهی و برحق است

ملاکات اعتبار و مشروعیت آن؛

از این جهت که توجه اساسی فلسفه سیاسی اسلامی بر سنوالت چه کسی باید حکومت کند؟، است؛ فلسفه ورزیهای فلاسفه ناظر به این پرسش است اگر چه پرسشهای دیگر هم وارد شده اند. در این صورت در کل چهار نوع پاسخ اساسی از فلاسفه داریم. یکی ورود فارابی است که متأثر از فیلسوف شاه افلاطونی دغدغه اش حاکمیت فیلسوف است که نبی هم می باشد. دیگری حاکمیت نبی است که محل توجه ابن سیناست و دیگری ریاست امام است که خواجه نصیرالدین طوسی متأثر از مبانی کلامی و توجه اساسی که به نقش و جایگاه امام و امامت در اندیشه شیعی دارد وارد می کند. در ادامه سهروردی مفهوم قطب و ولایت را وارد می کند. در این صورت می توان به ازای این نوع پاسخ ها قائل به چهار نوع مکتب فلسفه سیاسی اسلامی قائل شد. چنانچه با توجه به دیدگاه کربن همه فلسفه سیاسی اسلامی حکمت نبوی است.

شکی نیست که حکمت صدرایی با معرفت عرفانی ممزوج شده و این امتزاج اقتضاءات خود را دارد. نظیر اینکه روح حاکم بر معرفت عرفانی اعراض از دنیا و از عالم ناسوت است. خصوصاً با توجه به تاکید بر سه عالم جبروت و لاهوت و جبروت.

مقیاس انجام احکام عرفانی در طی طریق نمودن فردیت، تنهایی و انزال از محیط و دیگران می باشد چنانچه در اسفار اربعه دیده می شود مگر در سفر چهارم که آنهم برای نبی و در حد نبی یعنی انسانی که مراحل چهارگانه را گذارنده و به کمال خود رسیده است.

در اندیشه فلسفی ملاصدرا ارزش و جایگاه دنیا ارزش پل و گذرگاه بودن را دارد. در این صورت به میزانی باید به عمران پل توجه نمود که از پل گذر نمود.

سه شاخه حکمت نبوی فلسفه سیاسی اسلامی

شاخه فارابی که فیلسوف را برجسته می سازد.

شاخه ابن سینا که نبی را برجسته می سازد.

شاخه سهروردی که قطب را برجسته می سازد و در واقع اصل فلسفه سیاسی سهروردی توضیح و تبیین و جایگاه مفهوم قطب و ولایت است.

در مشاء عقل عملی و حکمت عملی با مشورت و تجربه و برهان و استدلالات عملی تعریف می شود از این رو تجربه مبنای تعیین سطح و محدوده برخورداری از حقوق مدنی شهروندان می شود اما در عرفان توجه به احکام باطنی مینا می شود.

هر یک از این دسته اسباب حکمت عملی خاصی را می طلبد. در اولی بایسته های حکمت عملی مبتنی بر تعاملات اجتماعی و دوری از انحرافات و رذائل و ایجاد تعادل در جامعه است اما در دومی بایسته های حکمت عملی مبتنی بر نفع و بر رهایی از عالم مادی و دوری از غربت غربی و از عالم جسمانی و روآوری به تهذیب نفس می باشد. به این اعتبار در حوزه عمل می توان از دو نوع حکمت عملی و به تبع از دو نوع فلسفه سیاسی سخن گفت.